

## حکمت متعالیه: بنیادهای علوم اجتماعی<sup>۱</sup>

محمد پزشکی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۸

**چکیده:** هدف این مقاله آن است که تداوم آموزه‌های حکمت متعالیه را در شاخه فلسفه علوم اجتماعی نشان دهد. این امر بدان معنی است که این دستگاه فلسفی را از اتهام اتر بودن در حکمت عملی و انحصار آن در حکمت نظری مبرا کند. از این رو مقاله حاضر برای رسیدن به این هدف مدعی زیر را مطرح کرده است که آموزه‌های حکمت متعالیه می‌توانند به عنوان مفروضات پارادایمیک به هدایت علوم اجتماعی بپردازند. معنی مدعی مطرح شده آن است که فلسفه مزبور در شاخه فلسفه علوم اجتماعی نیز تداوم داشته و بنابر این حکمت متعالیه در بخشی از حکمت عملی یعنی فلسفه علوم اجتماعی تداوم یافته است. در مقاله حاضر برای بررسی مدعی فوق از استدلال فلسفی مبتنی بر برهان جدلی استفاده شده است که در این نوع از بحث‌ها رایج است. از دستاوردهای مقاله حاضر می‌توان به ارایه عناصر پارادایمیک برای علوم اجتماعی بر اساس آموزه‌های حکمت متعالیه اشاره کرد. نتایج این مقاله می‌تواند برای نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی اسلامی - ایرانی و تبیین روش‌شناسی مطالعات انقلاب اسلامی ایران بهره برد.

**واژگان اصلی:** حکمت متعالیه، حکمت عملی، فلسفه علوم اجتماعی، مفروضات پارادایمیک، نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی اسلامی - ایرانی.

<sup>۱</sup>. این مقاله برگرفته از نتایج پروژه «بنیادهای علوم انسانی و حکمت متعالیه» است که در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی تدوین شده است.

<sup>۲</sup>. دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. [pezeshgi@isca.ac.ir](mailto:pezeshgi@isca.ac.ir)

## مقدمه

تلاش برای طراحی یک پارادایم علوم اجتماعی مبتنی بر حکمت متعالیه و هم چنین توافق متخصصان علوم اجتماعی مسلمان بر چنین پارادایمی علوم اجتماعی را یا به پرسش‌های دیگری ره می‌برد که تاکنون به وسیله پارادایم‌های موجود در علوم اجتماعی مطرح نشده است و یا موجب می‌شود که علوم اجتماعی به پرسش‌های متداول از زاویه دیگری پاسخ گوید؛ در صورت نخست امکان یافتن قلمروی جدیدی برای علوم اجتماعی فراهم می‌شود و در صورت دوم می‌توان به مسایل و موضوعات پیشین از زاویه دیگری نگریست.

گاهی شنیده می‌شود که سنخ‌شناسی پارادایم‌های علوم اجتماعی امری مربوط به نیمه دوم آخرین سده هزاره دوم میلادی بوده و در طول دو دهه نخست هزاره سوم با اتخاذ رهیافتی ترکیبی شاهد پیدایش پارادایم‌های ترکیب‌گرایی مانند عمل‌گرایی (Pragmatism) و عمل‌گرایی جدید (Neo-Pragmatism) هستیم که می‌کوشند از منظری عمل‌گرایانه (Pragmatic) سرشت عمومی حقیقت را به عنوان بنیان فلسفی نوعی پارادایم ترکیبی مطرح کنند. (محمد پور، ۱۳۹۸، ۱۲-۷) زیرا جنگ‌های پارادایمی میان متخصصان علوم اجتماعی معاصر موجب نگرانی‌های اساسی در باب روش و نظریه اجتماعی شده است. در برابر این ادعا باید یادآور شد که دست کشیدن از ادعای حقیقت یابی یا حقیقت‌سازی پارادایم‌های علوم اجتماعی در غرب پس از صورت‌بندی علمی آن‌ها و مشخص کردن ابعاد پارادایمیک هر یک از آن‌ها صورت گرفته است. زیرا تا زمانی که مشخصات پارادایمی هر یک از این پارادایم‌ها معلوم نمی‌شد امکان مطالعه ترکیبی و عمل‌گرایانه آن‌ها امکان پذیر نبود. اما در جایگاه تاریخی که این کلمات نگاشته می‌شوند نمی‌توان ادعا کرد که حکمت متعالیه در وضعیتی مشابه با پارادایم‌های علوم اجتماعی غربی قرار دارد. زیرا هنوز ابعاد پارادایمیک این فلسفه مشخص نشده است. بنابر این تلاش برای شناسایی عناصر پارادایمیک برای حکمت متعالیه که به کار علوم اجتماعی بیاید امری ضروری می‌نماید. زیرا تنها راه اتصال حکمت متعالیه به علوم اجتماعی تهیه الگوهای پارادایمیک است. (پزشگی، ۱۴۰۰، ۱۲۹-۱۲۵)

گرچه در روزگاری که این کلمات نوشته می‌شود هنوز پارادایم مسلطی در «علوم اجتماعی» مبتنی بر نه تنها آموزه‌های حکمت متعالیه بلکه آموزه‌های اسلامی شکل نگرفته است اما ادعای این نوشته آن است که حکمت متعالیه عناصر پارادایمیک قابل استفاده در علوم اجتماعی را ارائه کرده است. در اشاره به پیشینه پژوهش درباره آموزه‌هایی از حکمت متعالیه که قابلیت آن را دارند که به صورت مستقیم در علوم اجتماعی به کار گرفته شوند می‌توان به نویسندگانی مانند عبدالحمید واسطی

(واسطی، ۱۳۹۸ الف و واسطی، ۱۳۹۸ ب) و عبدالحسین خسروپناه (خسروپناه، ۱۳۹۴)، ابراهیم دادجو (دادجو، ۱۳۹۹) و پزشکی (پزشگی، ۱۴۰۰) اشاره کرد. در این منابع آن بخش از آموزه‌های حکمت متعالیه که می‌توانند به مثابه عناصر پارادایمیک در درک معاصر آن به خدمت علوم اجتماعی درآیند معرفی شده‌اند.

در این نوشته پرسش‌های فلسفه علوم اجتماعی پاسخ‌های خود را از حکمت متعالیه دریافت می‌کنند. از این رو برای توضیح عناصر پارادایمیک حکمت متعالیه از آموزه‌های لارنس نیومن (Lawrence W. Neuman) استفاده می‌شود که بر اساس آن بخش از فرض‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی حکمت متعالیه که می‌توانند به کار علوم اجتماعی آیند به عنوان عناصر پارادایمیک برای این علوم معرفی می‌شوند. فرض‌های مورد بحث را می‌توان در جدول زیر مشاهده کرد:

مفروضات	پرسش‌های پارادایمیک
هستی‌شناختی	۱. سرشت واقعیت اجتماعی چیست؟ ۲. سرشت انسان کدام است؟ ۳. عاملیت انسان چگونه است؟
معرفت‌شناختی	۱. سرشت علوم اجتماعی چیست؟ ۲. هدف تحقیق اجتماعی کدام است؟ ۳. تعریف نظریه اجتماعی چیست؟ ۴. جهت‌گیری نسبت به دانش و زبان عرفی چگونه است؟ ۵. عینیت و جایگاه ارزش‌ها در پژوهش اجتماعی کجاست؟
روش‌شناختی	مدل تحقیق اجتماعی چیست؟

( اقتباسی از Neuman, 2006 )

به این ترتیب عناصر پارادایم ساز حکمت متعالیه بدست می‌آیند؛ عناصری که می‌توانند به طور مستقیم در علوم اجتماعی کاربرد داشته باشند.

ب. مفروض‌های هستی‌شناختی

حکمت متعالی به زندگی روزمره از منظر هستی‌شناختی می‌نگرد. گرچه حقیقت هستی غیر قابل درک است اما مفهوم آن بسیار آشکار می‌باشد. (حایری، ۱۳۸۴، ۱۴۹) این دستگاه فلسفی با

تمرکز بر حقیقت هستی آن را حقیقتی می‌داند که دارای مراتب قوی و ضعیف است؛ مراتبی که در سه جهان مادی، مثالی و عقلی جریان و سریان دارد. (حایری، ۱۳۸۵، ۱۰۸) از این رو موضوع حکمت متعالیه تنها هستی امور عینی است و شامل امر اجتماعی نمی‌شود که امر برساختی به شمار می‌رود. اما این امر موجب نمی‌شود که به طور کلی نتوان از آموزه‌های حکمت متعالیه برای تحلیل امر اجتماعی استفاده کرد. زیرا هنگامی که قواعد اجتماعی در فرآیند جامعه پذیری و درونی شدن در «نفس» آدمی (که خود امری حقیقی و عینی شمرده می‌شود) رسوخ کرده و تبدیل به بخشی از آن می‌شوند و در نتیجه امر اجتماعی مورد بحث تبدیل به امری حقیقی می‌شود. (الطباطبائی، ج ۲، ۱۴۱۷، ۱۴۷) از این رو تحلیل وجودی امر اجتماعی نه تنها با جهان مادی بلکه با دو جهان مثالی و عقلی نیز ارتباط می‌یابد و به این جهت است که تحلیل هستی‌شناختی را تحلیلی «متعالی» یعنی تحلیلی فراتر از معیارهای مادی می‌دانند. (پزشگی، ۱۳۹۸، ب، ۱۰۰-۹۹) اینک در ادامه سخن به بررسی مفروضات هستی‌شناختی حکمت متعالیه پرداخته می‌شود که در تحلیل امر اجتماعی کاربرد دارد.

#### ۱. واقعیت اجتماعی

تبیین واقعیت اجتماعی از منظر حکمت متعالیه نخستین مفروض هستی‌شناختی در این فلسفه است که می‌تواند عنصر پارادایمیک مطرح شود. این دستگاه فلسفی واقعیت اجتماعی را به عنوان فضای تحقق وجود فرضی معرفی می‌کند؛ (پزشگی، ۱۳۹۸، الف، ۷۸-۷۴) فضایی که در آن سازه‌های اجتماعی برساخته می‌شوند. بر این اساس واقعیت اجتماعی فضایی وابسته به کنش‌گران اجتماعی است که با کنش گفتاری خود در آن فضا یک سازه اجتماعی را برمی‌سازند. از منظر حکمت متعالیه، رابطه میان کنش گفتاری یک کنش‌گر اجتماعی با برساختن یک سازه اجتماعی رابطه‌ای هستی‌شناسانه است. زیرا این رابطه نوعی رابطه‌ای علی است که در آن کارکرد انجام کنش گفتاری از یک طرف همان ایجاد سازه اجتماعی بوده و از طرف دیگر برساننده یک سازه اجتماعی می‌باشد. به این بیان کنش‌گر اجتماعی با انجام یک کنش گفتاری دقیقاً یک سازه اجتماعی را برمی‌سازد. (فتحی و فنایی اشکوری، ۱۳۹۷، ۸۷-۸۶) به این بیان یک سازه اجتماعی گرچه برساخته‌ای نهادی است اما از منظر هستی‌شناختی وجودی سایه‌وار (الوجود الظلی/Shadowy Existence) دارد و دقیقاً به همین دلیل است که امکان بررسی آن در حکمت متعالیه فراهم می‌شود. زیرا همان‌طور که پیش از این بیان شد موضوع حکمت متعالیه «هستی» است. (فتحی و فنایی اشکوری، ۱۳۹۷، ۹۲). به عبارت دیگر

حکمت متعالیه سازه‌های اجتماعی را از منظر وجود سایه‌وارشان بررسی می‌کند که ضمن کنش‌های گفتاری کنش‌گران اجتماعی ایجاد می‌شوند.

تبیین رابطه میان زبان و سازه‌های اجتماعی بر اساس آموزه‌های حکمت متعالیه نیازمند توضیح است. زیرا زبان در این‌جا نقش واسطه‌ای را ایفا می‌کند که معنای پنهان در ذهن یک کنش‌گر مبنی بر ساخت یک سازه اجتماعی را در یک هم‌کنشی گفتاری به کنش‌گر دیگر منتقل می‌کند. در هم‌کنشی مورد بحث، زبان به طور مستقیم از سازه اجتماعی خبر نمی‌دهد بلکه آشکار کننده جهانی است که در پیش از هم‌کنشی گفتاری مورد بحث در نفس کنش‌گر نخست پنهان است. به این بیان زبان تنها به بازنمایی سازه اجتماعی که پیش از این در ذهن کنش‌گر اول بوده می‌پردازد. اما حکمت متعالیه به ما می‌آموزد که رابطه میان نفس کنش‌گر مورد بحث ما با ظهور صورت آن سازه اجتماعی در ذهنش یک رابطه علی و معلولی است به طوری که به محض ظهور صورت سازه مزبور در ذهن کنش‌گر ما واقعیت سازه اجتماعی مورد بحث در ذهن او تجلی می‌یابد و در ذهن او متحقق می‌شود. به این ترتیب این کنش‌گر سازه اجتماعی برساخته به دست خود را در ذهن خود و در واقع در مرتبه‌ای از مراتب وجود خود مشاهده می‌کند و کنش گفتاری او به هنگام هم‌کنشی با کنش‌گر دیگر در واقع گزارش زبان از عالم نفس او و هر آن‌چیزی است که در آن پنهان می‌باشد. (فخار نوغانی و حسینی شاهرودی، ۱۳۹۷، ۱۱۰-۱۰۹) بنابر این برساخت یک سازه اجتماعی همان سازه اجتماعی است که به وسیله این کنش ایجاد می‌شود.

با توجه به آن‌چه که تاکنون بیان شد مشخص می‌شود که حکمت متعالیه واقعیت اجتماعی را نوعی برساخت نهادی می‌داند که همزمان با کنش گفتاری ساخته می‌شود. واقعیتی که به این صورت ساخته می‌شود در سایه وجود نفس آدمی تحقق‌ی سایه‌وار پیدا کرده و بخشی از نفس او می‌گردد.

۲. سرشت انسان

بخش دیگری از آموزه‌های حکمت متعالیه می‌توانند به عنوان مفروضات معرفت‌شناختی علوم اجتماعی به کار روند؛ آموزه‌هایی که پیرامون «سرشت انسان» مطرح می‌شوند. حکمت متعالیه به عنوان یک مکتب فلسفی بر ویژگی عقلانی انسان و استفاده از ظرفیت‌های فکری و استدلال‌های عقلی تاکید می‌کند. از این رو انتظار می‌رود که به طراحی سازه‌هایی بپردازد که کنش‌گران اجتماعی در درون آن‌ها به هم‌کنشی با یکدیگر بپردازند. گرچه این سخن درست است اما تمام حقیقت درباره سرشت انسان از منظر حکمت متعالیه نیست. به عبارت دیگر سرشت آدمی علاوه بر ادراک از

گرایش‌ها و انگیزش‌هایی نیز برخوردار است که موجب می‌شود «نیاز» به عاملی مهم در تحلیل زندگی اجتماعی آدمی تبدیل شود. (فخار نوغانی و حسینی شاهرودی، ۱۳۹۷، ۱۱۶-۱۱۵) به این بیان حکمت متعالیه علاوه بر جنبه عقلانیت انسان بر خلاقیت او نیز صحنه می‌گذارد و او را موجودی دارای اختیار معرفی می‌کند که می‌تواند به منظور رفع نیازهای خویش با برساختن سازه‌های جدید به دگرگونی محیط اجتماعی پیرامون خود بپردازد. بدین ترتیب حکمت متعالیه میان عقلانیت و خلاقیت انسان نوعی توازن برقرار می‌کند.

گرچه آدمی بزرگترین ظرفیت‌ها را برای ظهور خلاقیت خود دارد؛ اما اکثر انسان‌ها تنها می‌توانند برخی از خلاقیت خود را به فعلیت برسانند. به این ترتیب بیشتر آن‌ها از روی عادت به وضعیت اجتماعی موجود نوعی تعلق خاطر دارند و تلاش می‌کنند از رویه‌های مرسوم در زندگی خود بهره ببرند؛ رویه‌هایی به وسیله سازه‌های اجتماعی تثبیت شده‌اند؛ سازه‌هایی که خود محصول کنش‌های گفتاری میان کنش‌گران اجتماعی می‌باشند. (فتحی و فنایی اشکوری، ۱۳۹۷، ۹۶) بر اساس این تفسیر، عقلانیت تجسد خلاقیت گذشته و خلاقیت نمایان‌گر عقلانیت در آینده است. به عبارت دیگر سازه‌های اجتماعی کنونی عینیت خارجی خلاقیت کنش‌گران برای رفع نیازهای گذشته می‌باشند که اینک با دگرگونی جامعه امکان ادامه حیات به روال پیشین را ندارند و بنابر این لازم است خلاقیت جدید رویه‌ها و سازه‌های کارآمدتری برای وضعیت حاضر ایجاد کنند.

تفسیر حاضر از رابطه میان عقلانیت و خلاقیت تفسیری هستی‌شناختی از منظر حکمت متعالیه است که با نگرش معرفت‌شناسانه پارادایم‌های سه‌گانه علوم اجتماعی میان این دو مفهوم تفاوت دارد. زیرا در رهیافت هستی‌شناختی این مکتب، عقلانیت و خلاقیت دو مفهومی هستند که به واقعیت دگرگونی اجتماعی اشاره می‌کنند و همان‌طور که حکمت متعالیه «حرکت ذاتی» را تبدیل‌شأنیت‌ها به فعلیت‌ها می‌داند (عبودیت، ۱۳۹۱، ج ۳، ۴۳۳) تبدیل‌خلاقیت‌ها/ ایده‌های کنش‌گران به عقلانیت‌ها/ سازه‌ها همان دگرگونی اجتماعی می‌داند. بنابر این حکمت متعالیه سرشت آدمی را حرکت ذاتی او می‌داند که در عرصه اجتماعی به صورت تبدیل‌خلاقیت به عقلانیت و تبدیل‌عقلانیت به خلاقیت می‌داند.

### ۳. عاملیت انسان

آموزه‌های منظر حکمت متعالیه در موضوع کارگزاری انسان می‌تواند بخش دیگری از مفروض هستی‌شناختی را برای علوم اجتماعی فراهم کند. با توجه به آنچه که تاکنون بیان شد مشخص

می‌شود که حکمت متعالیه سازه‌های اجتماعی را زمینه‌چین زندگی اجتماعی می‌داند. به عبارت دیگر این کنش‌گران اجتماعی هستند که با انتخاب نوع و نظام سازه‌های اجتماعی می‌توانند به انواع گوناگونی از کارکردهای اجتماعی دست یابند. (خانی، ۱۳۹۵، ج ۱، ۹۲) به این بیان سازه‌های اجتماعی موجودیت‌های هستند که از طریق هم‌کنشی کنش‌گران اجتماعی برای انجام کارکردهایی خاص بر ساخته شده‌اند. بدیهی است چنین نگرشی نسبت به سازه‌های اجتماعی متناسب با ایده عاملیت انسان در زندگی اجتماعی بوده و نشان می‌دهد که حکمت متعالیه انسان را موجدی کارگزار معرفی می‌کند. اما باید توجه داشت که این بخشی از نگرش حکمت متعالیه نسبت به کنش‌گران اجتماعی است. زیرا کنش‌گران اجتماعی علاوه بر ایجاد برخی از سازه‌های اجتماعی خود به وسیله دیگر سازه‌های اجتماعی احاطه شده‌اند؛ سازه‌هایی که به وسیله آن‌ها بر ساخته نشده‌اند. بنابر این کنش‌گران اجتماعی از سویی سازندگان سازه‌های اجتماعی و از سوی دیگر محصور در میان این سازه‌ها هستند.

گرچه کنش‌گران اجتماعی هم خالق سازه‌های اجتماعی و هم محصور در میان آن‌ها هستند اما باید به این نکته هم توجه داشت که از منظر رهیافت هستی‌شناختی حکمت متعالیه صرف زیستن یک کنش‌گر در یک جامعه به معنای هم‌کنشی او با دیگر کنش‌گران اجتماعی در جامعه مورد بحث نیست و این بدان معنی است که تاثیر هر کنش‌گر در یک هم‌کنشی اجتماعی به اندازه تاثیری است که او در هم‌کنشی مزبور دارد. بنابر این عاملیت یک کنش‌گر اجتماعی تنها در آن بخش از کنش‌گری او تجلی می‌یابد که موجب پیدایش کارکردی در زندگی اجتماعی گردد. (خانی، ۱۳۹۵، ج ۱، ۲۲۵-۲۲۳) همین سخن را می‌توان درباره میزان تاثیرگذاری سازه‌های اجتماعی بر کنش‌گران اجتماعی زد و مدعی شد که به میزانی که سازه‌های مزبور هم‌کنشی کنش‌گران اجتماعی را تحت تاثیر قرار داده و یا محصور می‌کنند از خلاقیت کنش‌گران در یک هم‌کنشی می‌کاهند. با توجه به آنچه گفته شد می‌توان به یک قاعده دست یافت که بر اساس آن به هر میزان که بهره وجودی و تاثیر کارکردی یک کنش‌گر یا سازه اجتماعی بیشتر باشد به همان میزان عاملیت آن کنش‌گر یا سازه بیشتر خواهد بود. یکی از نتایج این مدعا آن است که دگرگونی در سازه‌های اجتماعی زمانی روی می‌دهد که یک کنش‌گر موفق شود موافقت جمع قابل توجهی از کنش‌گران اجتماعی دیگر را جلب کند یا این که اتفاق نظر کنش‌گران اجتماعی برای دگرگونی یک سازه اجتماعی یا کلیت جامعه بدان حد باشد که بر توافق پیشین آن‌ها بچربد. یکی از نتایج این تبیین آن است که بر اساس آن می‌توان شکل دگرگونی

اجتماعی را در قالب اصلاح یا انقلاب تبیین کرد و مدعی شد که توافق جمعی برای دگرگونی تدریجی و موضعی شکل اصلاح اجتماعی و توافق جمعی مبنی بر دگرگونی فوری و همه‌جانبه شکل انقلاب به خود می‌گیرد. بنابر این عاملیت آدمی تابعی از حرکت جوهری و ذاتی اوست.

ب. مفروض‌های معرفت‌شناختی حکمت متعالیه

حکمت متعالیه همان‌طور که آموزه‌های هستی‌شناختی دارد که می‌توان از آن‌ها به مثابه مفروضاتی هستی‌شناختی برای علوم اجتماعی استفاده کرد به همین شکل آموزه‌های معرفت‌شناختی دارد که به عنوان پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی علوم اجتماعی می‌تواند کاربرد داشته باشد. در ادامه سخن به برخی از این آموزه‌ها به عنوان انگاره‌های معرفت‌شناختی برای علوم مورد بحث اشاره می‌گردد.

#### ۱. سرشت علوم اجتماعی

سرشت علوم اجتماعی در پارادایم‌های مختلف به صورت‌های متفاوت توضیح داده می‌شود. محمد تقی ایمان می‌نویسد: «هویت علم مبتنی بر پارادایمی است که آن را مدیریت و راهبری می‌کند.» (ایمان، ۱۳۹۱، ۹۱) از این رو انتظار می‌رود که حکمت متعالیه نیز به دلیل داشتن مفروضات معرفت‌شناختی خاص خود سرشت متفاوتی برای علوم اجتماعی معرفی کند. علوم اجتماعی در این حکمت در زمره علوم عملی قرار می‌گیرند. بر اساس نظریه اعتباریات محمد حسین طباطبایی کنش‌های ارادی آدمی همواره با یک «برساخت» (الاعتبار/Construction) همراه بوده و همواره سازوکار کنش‌های فردی و اجتماعی انسانی بر «برساخت»‌ها بنا شده است. به این بیان هر فرد حتی در کوچک‌ترین خواسته‌های فردی خویش اقدام ایجاد «برساخت» می‌کند و این بدان معنی است که انسان به عنوان یک کنش‌گر اجتماعی از برساخت‌ها به مانند واسطه کنش استفاده می‌کند. بنابر این عملی بودن علوم اجتماعی به معنی ارادی بودن هم‌کنش‌های انسانی است. از آن‌جا که علوم اجتماعی به مطالعه روابط میان کنش‌گران انسانی مربوط می‌شود بنابر این سرشت علوم اجتماعی عملی به طور دقیق مربوط به مطالعه برساخت‌های ارادی کنش‌گران به منظور رسیدن به «نیاز»‌های مشترک خواهد بود. بر اساس آموزه‌های طباطبایی در نظریه اعتباریات برساخت‌های مورد بحث که در زندگی فردی و اجتماعی جریان می‌یابند محصول عقل عملی آدمی هستند و به وسیله قوه «وهم» ساخته و پرداخته می‌شوند؛ قوه‌ای که مسولیت درک امور روزمره و جزئی را به عهده دارد. به این بیان علوم اجتماعی برساخت‌های اجتماعی هستند که به رغم ساختگی بودن همان‌طور که پیش از این بیان شد بر امور



حقیقی مبتنی بوده و از این رو اثرات حقیقی در زندگی اجتماعی انسان‌ها به جای می‌گذارند. دانشمندان علوم اجتماعی برساخت‌های اجتماعی را از طریق مشاهده هم‌کنشی و زندگی روزمره افراد کشف می‌کنند. (حسینی و موسوی، ۱۳۹۵، ۱۲۱-۱۱۸) به این ترتیب حکمت متعالیه موضوع علوم اجتماعی عملی را برساخت‌های اجتماعی برخاسته از هم‌کنشی آدمیان در جامعه می‌داند.

## ۲. هدف تحقیق اجتماعی

بر اساس دیدگاه حکمت متعالیه علوم اجتماعی به مثابه علوم عملی دانش‌هایی هستند که برای ایجاد تغییرات مثبت به کار می‌روند. (واسطی، ۱۳۹۸، ۲۵) از این رو علوم مورد بحث به اموری می‌پردازند که هم می‌توان آن‌ها را شناخت و هم تغییرشان داد. به این بیان امکان تغییر امور در ضمن به وجود اهداف و غایاتی رهنمون می‌شود که می‌توان شناخت و باید به آن‌ها دست یافت و برای دستیابی بدان‌ها باید ابزارهایی را به کار برد. آن غایات و اهدافی که تحقیق اجتماعی عملی باید به منظور رسیدن بدان‌ها انجام پذیرد دستیابی به «نیازها»ی انسانی در سطح زندگی عمومی است. این نیازها که به لحاظ اهمیت با یکدیگر هم ارز نیستند وقتی یک‌جا در نظر گرفته می‌شوند هرمی را تشکیل می‌دهند که برای اشاره به آن می‌توان مفهوم «بهزیستی» (السعاده/Happiness) را به کار برد که از طریق برقراری عدالت یا اعتدال اجتماعی بدست می‌آید. (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۶، ۴۱۱-۴۰۷)

گرچه انواع مختلف علوم اجتماعی عملی همگی تا این‌جا مشترک هستند اما آنچه علوم اجتماعی عملی برخاسته از حکمت متعالیه را از دیگر انواع آن (علوم اجتماعی عملی برخاسته از حکمت دیرین، حکمت مشاء و حکمت اشراق) جدا می‌کند آن است که پژوهش اجتماعی در حکمت عملی به منظور سامان‌دهی زندگی اجتماعی به سامان عقلی در حد توان بشری است تا به وسیله آن مظهریت عالم ربوبی در زندگی اجتماعی حاصل شود. به این بیان تعیین نظام نیازها و ارایه طبقه‌بندی آن‌ها بر اساس افق دید حکمت متعالیه انجام می‌پذیرد. (حسینی، ۱۳۹۰، ۵۹) خلاصه آن‌که هدف تحقیق اجتماعی عملی یافتن نظام نظایزهای اجتماع و رفع آن‌ها بر اساس افق دیدی است که حکمت متعالیه ارایه می‌دهد.

## ۳. تعریف نظریه اجتماعی

نظریه اجتماعی عملی نظامی منطقی و قیاسی از تعاریف و قوانین در مورد پدیده‌ها، ساختارها و فرآیندهای انسانی و اجتماعی است که در انسجام و پیوستگی با هم در سطح هرم هستی قرار دارد. (واسطی الف، ۱۳۹۸، ۲۵) مهدی حایری در نظریه «هرم هستی» نظام هستی را به هرمی تشبیه می‌کند

که در راس آن هستی نخستین قرار می‌گیرد. این هستی علت ایجاد موجود در جهان نظامی از هستی‌ها ارایه می‌دهند که بر اساس دوری و نزدیکی و شدت و ضعف در اتصال به هستی نخستین جایگاه وجودی می‌یابند و از تاثیرگذاری بر دیگر پدیده‌ها برخوردار می‌شوند. نظریه اجتماعی عملی در چنین دیدگاهی از جهان هستی به معنی کنش‌گری بر اساس هرم هستی است که پیش از انجام کنش معادله نظری آن را درک کرده است. به این بیان هرم هستی معیاری است که بر اساس آن هم‌کنش اجتماعی طراحی و انجام می‌شود. به این بیان نظریه اجتماعی شامل طراحی و اجرای کنش‌هایی می‌شود که بر اساس درکی ریاضی از حقایق و پدیده‌های هستی (اعم از طبیعی و انسانی) می‌گردد. (پزشگی، ۱۳۹۸، ۲۱۰-۲۰۹)

#### ۴. جهت‌گیری نسبت به دانش و زبان عرفی

علوم اجتماعی عملی به دنبال ایجاد برساخت‌های لازم برای زندگی اجتماعی است. نخستین مرحله برای ایجاد چنین برساخت‌هایی لازم است که آن دسته از نیازهای بشری شناخته شوند که به صورت مشکل در برابر کنش‌گران اجتماعی نمایان می‌شوند. پس از این مرحله در مرحله دوم نوبت به آن می‌رسد که نوع نیاز و خاستگاه برساختن آن شناسایی شود. در این مرحله است که کنش‌گران در می‌یابند که چه چیزی نیاز و مشکل آن‌ها را برآورده می‌کند. در سومین مرحله پس از آن‌که نیازهای اجتماعی شناسایی، اولویت بندی شد و نوع نیاز اجتماعی مشخص گشت هدف از حل آن نیاز و به تبع آن معناداری رفع آن آشکار می‌شود. در این مرحله مشخص می‌شود که ایجاد امر واقع برساختی مورد نظر چه نتیجه و وضعیتی را در زندگی اجتماعی ایجاد می‌کند. در مرحله چهارم داشته‌های تجربی، عقلی و برساختی نظام اجتماعی دست به جستجو زده و تلاش می‌کند تا با کمک ساختار دانایی خود در فرآیند استعاری به ساختن و ایجاد برساخت‌های لازم می‌پردازد و سرانجام در مرحله پنجم حقیقت برساختی مورد بحث از طریق مجاری قانونی یا عرف و عادت وارد نظام هم‌کنشی اجتماعی شده و به رفع نیاز اجتماعی خاصی می‌انجامد. (حسنی، ۱۳۹۰، ۵۶-۵۵)

آن‌چه که افق دید حکمت متعالیه را از دیگر شاخه‌های فلسفه اسلامی از یک سو و از پارادایم‌های علوم انسانی و اجتماعی جدا می‌کند تحلیل وجودی برساخت‌های اجتماعی است که طی فرآیند بالا برساخته می‌شوند. در توضیح بنیان‌های وجودی واقعیت‌های مزبور باید گفت که پدیده‌های اجتماعی وابسته به کنش‌گرانی هستند که با کنش برساختن موجب ایجاد آن‌ها می‌گردند. اما این فرآیند خود به دو فرآیند فرعی تقسیم می‌شود: نخست رابطه میان کنش‌گر برسازنده و کنش

برساختن و دوم رابطه میان کنش‌گر برساننده و چیزی که برساخته می‌شود. بر اساس افق دید حکمت متعالیه فرآیند فرعی نخست نوعی رابطه علی هستی بخش می‌باشد که طی آن کنش‌گر برساننده کنش برساختن را ایجاد می‌کند و همان‌طور که در حکمت متعالیه بیان شده است کنش‌گر علت ایجاد کنش است. به همین نحو رابطه دوم فرعی نیز نوعی رابطه علی میان کنش‌گر برساننده و امر برساخته شده است. اما آنچه که در این میان لازم است که مورد توجه قرار گیرد آن است که کنش برساختن کنش‌گر برساننده چیزی پدیده برساخته شده نیست. به این بیان نظام برساخت اجتماعی پایه‌هایی وجودی می‌یابد و تحلیل برساختی به تحلیلی عقلی ارتباط می‌یابد. (فتوحی و فنایی اشکوری، ۱۳۹۷، ۸۶-۸۷)

علوم اجتماعی عملی علاوه بر تحلیل وجودی از پدیده‌های اجتماعی به زبان عرفی نیز بها می‌دهد. زبان عرفی به رغم آن‌که محصول ساختارها و فرآیندهایی است که در لایه‌های زیرساختی جامعه قرار دارد اما ریشه در قوانین هرم هستی دارد و علمی فراهم می‌کند که قابل اعتبار است. (واسطی، ۱۳۸۹ الف، ۲۵) در علوم اجتماعی عملی زبان عرفی اعتبار دارد و از این رو برساخت‌های اجتماعی به مثابه تخیل‌ها و توهم‌های جمعی تلقی نمی‌شوند. زبان عرفی از سویی برساخت‌های اجتماعی را با تقلید از امور عینی خارجی ایجاد می‌کند و از سوی دیگر در ساختار مفهوم سازی جوامع آثاری دارند که بر آن‌ها امور حقیقی مترتب می‌شوند. (حسنی و موسوی، ۱۳۹۵، ۱۳۱-۱۱۹) خلاصه آن‌که زبان عرفی در علوم اجتماعی عملی معتبر بوده و با ساختار وجودی نظام هستی مرتبط می‌باشد.

##### ۵. عینیت و جایگاه ارزش‌ها در پژوهش اجتماعی

پیش از این از مراحل ایجاد برساخت‌های اجتماعی سخن گفته شد. اینک در این بخش به آنچه که پیش از این بیان شده بود این مطلب اضافه می‌شود که علم اجتماعی عملی در مراحل ایجاد خود فارغ از ارزش‌های برساخت‌کنندگان نیست. نخستین مرحله برساخت‌های اجتماعی مشخص کردن نیاز است. اما این امر که چه چیزی در نیاز اجتماعی به شمار می‌رود پرسشی است که پاسخ به آن دست کم در بخشی از آن منوط به نظام ارزشی کنش‌گران اجتماعی است. به عنوان مثال این‌که آیا خانواده نیازی اجتماعی به شمار می‌رود یا این‌که در جامعه معاصر نیازی بدان نیست بستگی به ارزش‌های کنش‌گران اجتماعی دارد. هم‌چنین ارزش‌ها نقش خود را در دومین مرحله ایجاد برساخت‌های اجتماعی (تعیین نوع نیازهای اجتماعی) نشان می‌دهند. به عنوان نمونه این‌که ربا نیز

نوعی تجارت به شمار می‌آید یا نه بستگی به ارزش‌های حاکم بر جامعه دارد. سومین مرحله ایجاد برساخت‌های اجتماعی تعیین نتیجه و وضعیتی است که برآوردن یک نیاز خاص به بار می‌آورد. این مرحله از ایجاد برساخت‌های اجتماعی نیز خالی از نظام ارزشی حاکم بر جامعه نیست. به عنوان مثال جای دادن وظیفه تربیت دینی و هدایت معنوی به عنوان یکی از نیازهای تاسیس دولت در نظام ارزشی حکومت اسلامی مطلوب است در حالی که همین امر در نظام ارزشی لیبرالیسم منجر به حکومتی خودکامه می‌گردد. رد پای نظام‌های ارزشی را هم چنین می‌توان در چهارمین مرحله ایجاد برساخت‌های اجتماعی (فرآیند ساخت امور اجتماعی) نیز یافت. در واقع آن‌چه که به عنوان منابع و مواد ایجاد برساخت‌های اجتماعی به شمار می‌روند. به عنوان مثال این‌که منابع دینی یا رسوم اجتماعی می‌توانند به عنوان منابع ایجاد برساخت‌های اجتماعی به کار روند بستگی به پذیرش این نوع از داده‌ها به عنوان منابع معتبر برای ایجاد برساخت‌های اجتماعی دارد. سرانجام پنجمین مرحله ایجاد برساخت‌های اجتماعی (تحقق امور اجتماعی به صورت قانون یا عرف و رسم) نیز به نظام ارزشی حاکم بر جامعه مبتنی است. در جامعه‌ای که ارزش‌های سکولاریسم حاکم است برخی از برساخت‌های اجتماعی نمی‌توانند وارد عرصه قانونی جامعه شوند و تنها به صورت رسم و عرف در جامعه ظهور و بروز یابند. (حسنی، ۱۳۹۰، ۶۲-۶۰)

همان‌طور که مشخص شد نظریه علوم اجتماعی عملی هدف از تحقیق اجتماعی را رسیدن به یک هدف عملی و رفع یک نیاز می‌داند و همان‌طور که بیان شد هدف نهایی از مجموع تلاش‌های مطالعاتی در علوم اجتماعی عملی رسیدن به بهزیستی در زندگی اجتماعی و انسانی است. همان‌طور که مشاهده می‌شود این هدف با هدف‌هایی نزدیک‌تر است که دو پارادایم تفسیرگرایی و انتقادی برای علوم اجتماعی و انسانی می‌پذیرند تا هدف پارادایم اثبات‌گرایی از علوم اجتماعی که مطالعه پیوستگی‌ها و علل میان پدیده‌های اجتماعی و انسانی معرفی می‌شود. اما باید توجه داشت که وقتی سخن از نزدیکی مفروضات حکمت متعالیه با دو پارادایم تفسیری و انتقادی به میان می‌آید این نیست که حکمت متعالیه در سرشت علوم اجتماعی و انسانی و هدف از مطالعات در این زمینه‌ها دقیقاً با نظریه‌های مطرح در دو پارادایم مزبور یکسان بوده و هیچ تفاوتی میان آن حکمت با این پارادایم‌ها وجود ندارد.

حکمت متعالیه درباره معنای نظریه اجتماعی از یک سو ساختار نظریه اجتماعی را نظامی منطقی و قیاسی متشکل از تعاریف و قوانین در مورد پدیده‌ها، ساختارها و فرآیندهای انسانی و

اجتماعی می‌داند که در انسجام و پیوستگی با هم در سطح هرم هستی قرار دارند و از سوی دیگر یک چارچوب عمومی برای جایابی نظریه‌های اجتماعی در نظر می‌گیرد. این چارچوب عمومی در حکمت متعالیه همان چیزی است که از آن در این مقاله به تبع مهدی حایری هرم هستی نام برده شد. در واقع ساختار وجودی نظام هستی محیطی است که نظریه اجتماعی در صدد بررسی پدیده‌های اجتماعی در درون آن است.

حکمت متعالیه زبان معتبر برای مطالعات اجتماعی را زبان عموم و فهم عامه‌ای می‌داند که در پشت این زبان قرار دارد و از این رو به این زبان به عنوان ابزار معتبر (و هم‌چنین به فهم عامه به عنوان منبع معتبر) جهت بازنمایی حقایق اجتماعی بها می‌دهد. به همین ترتیب این حکمت دانش اجتماعی را خالی و فارغ از ارزش‌های انسانی و اجتماعی ندانسته و بی‌طرفی ارزشی را نمی‌پذیرد.

#### پ. مدل تحقیق در حکمت متعالیه

علاوه بر آن بخش از آموزه‌های حکمت متعالیه که به عنوان مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی علوم اجتماعی می‌توانند کاربرد داشته باشند؛ بخش دیگری از آموزه‌های این دستگاه فلسفی می‌توانند بخشی از مفروضات روش‌شناختی را برای علوم اجتماعی معرفی کنند. یکی از موضوعات روش‌شناختی در علوم اجتماعی موضوع «مدل تحقیق» است. مدل تحقیق در فلسفه اسلامی و از جمله حکمت متعالیه مدل ترکیبی استقرایی-قیاسی است. در این مدل تحقیق نه تنها استدلال‌های علوم اجتماعی بلکه هر نوع استدلالی در انواع علوم عملی مرکب از دو استدلال به هم پیوسته است. نخستین استدلال قیاسی در این فرآیند استدلالی در قلمروی جهان‌شناسی و انسان‌شناسی است و بیان‌گر آن است که این استدلال فضای طرح استدلال دوم را آماده می‌کند. به عنوان مثال می‌توان استدلالی مرکب از دو گزاره به این شکل طرح کرد: «عدالت نکوست» (گزاره نخست) و «هر امر نکویی سزاوار انجام داده شدن است» (گزاره دوم). بدیهی است که نتیجه استدلال نخست این گزاره است که «عدالت سزاوار انجام داده شدن است». در ادامه فرایند تحقیق اینک گزاره اخیر خود به عنوان گزاره نخست در استدلال قیاسی دوم به کار گرفته می‌شود و به آن یک گزاره جزئی افزوده می‌شود. مانند این گزاره که «مردم سالاری شیوه حکومتی عادلانه‌ای است». در نتیجه استدلال قیاسی دوم شکل می‌گیرد که گزاره نخست آن «مردم سالاری شیوه حکمرانی عادلانه‌ای است» و گزاره دوم «عدالت سزاوار انجام داده شدن است» می‌باشد. نتیجه استدلال دوم این خواهد بود که پس «مردم سالاری سزاوار پیاده شدن است». (پزشگی، ۱۴۰۰، ۲۱۳-۲۱۲)

پیوستگی استدلال دوم به نخستین استدلال در این مدل از تحقیق تأکیدی است بر این که جهان‌شناسی و انسان‌شناسی هر مکتب فکری سازنده مقدمه صغرای استدلال‌های علوم انسانی و اجتماعی می‌باشد. عبدالله جوادی آملی به این مطلب این گونه اشاره می‌کند که:

«فلسفه عملی اعم از این که به عقل عملی ادراک شود یا به عقل نظری متفرع بر فلسفه نظری است. [...] منظور [از این سخن] این است که در مباحث جهان‌شناسی که مربوط به فلسفه نظری است، مصادیق و صغریات قضایای کلی فلسفه عملی تأمین می‌شود. پس از تأمین این مصادیق و به تناسب آنهاست که احکام مربوط به فلسفه عملی که در حوزه اوامر و نواهی و در محدوده بایستی‌ها و نبایستی‌ها است صادر می‌شوند.» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ۳۸۶-۳۸۵)

به این بیان الگوی تحقیق در فلسفه اسلامی به طور کلی و حکمت متعالیه به طور خاص از طریق استدلال‌های ترکیبی استقرایی و قیاسی آموزه‌های فلسفی انتزاعی را به پدیده‌های روزمره اجتماعی مرتبط می‌سازد.

#### ت. نتیجه‌گیری موضوعی

ادعای این مقاله آن است که اگر از آموزه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی حکمت متعالیه می‌توان به عنوان مفروضاتی برای علوم اجتماعی استفاده کرد. در این مقاله بیان شد که آموزه‌های حکمت متعالیه با تأکید بر آموزه «اصالت وجود» به تبیین وجودی از پدیده‌ها و فرآیندهای اجتماعی می‌پردازند. ویژگی بارز تبیین وجودی تعالی از رهیافت‌های حسی و مادی‌گرایانه در مطالعه پدیده‌های اجتماعی است به طوری که موجب ارایه تبیین‌های فراحسی و فرامادی از جهان اجتماعی می‌شود.

از نظر هواداران حکمت متعالیه مطالعه پدیده‌ها و فرآیندهای اجتماعی از منظر وجودی منجر به ارایه تفسیری واحد و جهان‌شمول از کل جهان آفرینش شده و تعارض میان تفسیر زندگی اجتماعی با کل آفرینش را از بین خواهد برد. البته پیش‌فرض چنین دیدگاهی آن است که امکان تفسیر واحد، کلان و منسجم از کلیت آفرینش وجود دارد.

در بررسی آموزه‌های هستی‌شناختی حکمت متعالیه مشخص شد که موضوع حکمت متعالیه «هستی» در انتزاعی‌ترین سطح آن است. حقیقت این هستی دارای مراتب مختلفی می‌باشد که قوی‌ترین مرتبه آن هستی نخستین و ضروری می‌باشد و در مراتب بعد به ترتیب هستی‌های عقلی، خیالی و جسمانی قرار دارند. از این رو تحلیل پدیده‌های طبیعی و اجتماعی که محدود به تحلیلی

جسمانی و مادی باشند تحلیل‌های ناکارآ خواهند بود. علاوه بر این که موضوع اصلی حکمت متعالیه هستی در همه مراتب آن است در قلمروی فلسفه علوم اجتماعی نیز این هستی است که نقش اصلی را در تعریف واقعیت اجتماعی ایفا می‌کند. همان‌طور که در مقاله توضیح داده شده است واقعیت اجتماعی در حکمت متعالیه نوعی هستی ارادی و زبانی است که میان کنش‌گران با قصد جمعی و اجماع همگانی برساخته می‌شود. در چنین تبیین هستی‌شناسانه‌ای، واقعیت اجتماعی به مثابه هم‌کنشی انسانی فرع بر هستی اوست و این بدان معنی است که واقعیت برساخته اجتماعی در ملاحظه با هستی کنش‌گر تحلیل می‌شود. اما برساختن واقعیت اجتماعی مستلزم وجود خلاقیت در سرشت کنش‌گران می‌باشد. در واقع هم‌کنشی اجتماعی که به برساختن واقعیت اجتماعی منجر می‌شود خود متشکل از دو عنصر عقلانیت و خلاقیت در زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد. همان‌طور که مشاهده می‌شود حکمت متعالیه سرشت آدمی را از منظر هستی‌شناسانه تفسیر می‌کند. زیرا بر اساس آموزه‌های این دستگاه فلسفی هستی آدمی را مساوق با «نیاز» و فقر ذاتی به شمار آورده و رفع نیاز ذاتی آدمی را مستلزم وجود عقلانیت و خلاقیت توأمان برای شناخت نیازها و تلاش برای برآوردن آن‌ها می‌داند. به این بیان در آموزه‌های حکمت متعالیه هم‌کنشی اجتماعی و برساخت‌های حاصل از آن به طور مستقیم به هستی آدمی ارتباط پیدا می‌کند و چنان‌که ملاحظه می‌شود سرشت آدمی در حکمت متعالیه تفسیر هستی‌شناختی می‌یابد. علاوه بر واقعیت اجتماعی و سرشت آدمی حکمت متعالیه عاملیت او را نیز با دیدگاهی هستی‌شناختی تفسیر می‌کند. زیرا هم‌کنشی اجتماعی را علت ایجاد برساخت‌های اجتماعی دانسته است و امر خود به معنی عاملیت او در ایجاد سازه‌های اجتماعی می‌باشد.

در بررسی آموزه‌های معرفت‌شناختی حکمت متعالیه مشخص شد که این دستگاه فلسفی همانند آموزه‌های هستی‌شناختی آن مقوله معرفت انسانی و اجتماعی را از منظر وجودی تبیین می‌کند و همان‌طور که گفته شد علوم اجتماعی را محصول عقل عملی آدمی می‌داند که به وسیله قوه «وهم» برساخته می‌شوند؛ اما این برساخت‌های اجتماعی به رغم ساخته بودن مبتنی بر امور حقیقی بوده و از این رو اثرات حقیقی در زندگی اجتماعی انسان‌ها به جای می‌گذارند. زیرا مفاهیم و سازه‌های اجتماعی در نهایت به مفاهیمی یا سازه‌هایی باز می‌گردند که بازنمایی‌کننده پدیده‌ها و فرآیندهای عینی هستند. از این بیان نتیجه گرفته می‌شود که آنچه علوم اجتماعی را از دانش‌های غیر معتبر جدا می‌کند ارتباط آن‌ها با هستی‌های عینی است. بر اساس همین تحلیل هدف از علوم اجتماعی تامین

نیازها و رسیدن به زندگی بهینه‌ای است که بر اساس نظام معرفتی و هنجاری خاصی تعیین می‌گردد؛ نظام مورد بحث نیازهای حقیقی و اولویت‌بندی آن‌ها را بر اساس ویژگی‌های فردی و اجتماعی هستی آدمی مشخص می‌کند و نتیجه این امر آن است که علم اجتماعی که مفاهیم و سازه‌های علمی خود را از ویژگی‌های عینی آدمی برمی‌گیرد در صدد رفع نیازهایی است که وجود عینی او را تداوم می‌بخشد. آدمی برای این منظور نیازمند نظریه‌هایی است که با شناخت کامل از شبکه نظام هستی (هستی‌های عقلی، خیالی و مادی) تا جایگاه هر یک از پدیده‌های جهان هستی و از جمله پدیده‌های اجتماعی را در هم‌کنشی با هستی نخستین و دیگر هستی‌های عقلی، خیالی، مادی و انسانی مشخص کند. به این بیان نظریه اجتماعی در ارتباط هستی نخستین و نسبت سنجی با دیگر هستی‌ها تعریف می‌شود. از جمله مسایل معرفت‌شناختی مطرح شده در این مقاله که حکمت متعالیه آن را بر اساس دیدگاه وجودی تبیین می‌کند مساله جهت‌گیری دانش و جایگاه زبان عرفی در علوم اجتماعی از منظر حکمت متعالیه است. بررسی این مساله نشان می‌دهد که سازه‌های اجتماعی برساخته و متشکل از هم‌کنشی‌های ارادی و زبانی آدمی بر اساس رابطه علی از توافق جمعی و اجماع همگانی‌ای نتیجه می‌شوند که نیازهای وجودی کنش‌گران را برآورده می‌سازد. به این بیان از سویی علوم اجتماعی برساخت‌های اجتماعی را بر اساس پایه‌های وجودی تبیین می‌کند و از سوی دیگر ریشه برساخت‌های اجتماعی مورد بحث را به قوانین «هستی» برمی‌گرداند. این امر نشان‌دهنده آن است که در معرفت‌شناسی حکمت متعالیه زبان عرفی از سویی برساخت‌های اجتماعی را با تقلید از امور عینی خارجی ایجاد می‌کند و از سوی دیگر در ساختار مفهوم سازی جوامع آثارحقیقی می‌گذارد. به این بیان زبان عرفی برخلاف پارادایم اثبات‌گرایی در حکمت متعالیه برای علوم اجتماعی معتبر بوده و با ساختار وجودی نظام هستی مرتبط می‌باشد. نکته نهایی درباره آموزه‌های حکمت متعالیه آن است که این دستگاه فلسفی علوم اجتماعی را حاوی ارزش‌گذاری‌های هستی‌شناسانه می‌داند. همان‌طور که در این مقاله گفته شد حکمت متعالیه معتقد است که علوم اجتماعی برای رفع نیازهای آدمی نیازمند آن است که تفسیری از آنچه که نیاز خوانده می‌شود داشته باشد؛ تفسیری که بر پایه ویژگی‌های هستی‌شناختی آدمی بدست می‌آید. هم چنین نظام ارزشی حکمت متعالیه وظیفه خطیر تعیین سلسله مراتب نیازها به وقت تراحم یا تعارض منافع را به عهده دارد و همان‌طور که گفته شد از نظر حکمت متعالیه جایگاه ارزشی پدیده‌ها بر اساس جایگاه آن‌ها در سلسله نظام هستی و تاثیر وجودی آن‌ها تعیین می‌شود.



اما درباره مدل تحقیقی که حکمت متعالیه برای بررسی پدیده‌های اجتماعی عرضه می‌کند شاهد دو استدلال قیاسی هستیم که محتوای استدلال نخست مربوط به جهان عینی (شامل طبیعی و انسانی) است و استدلال دوم مرکب از نتیجه استدلال نخست و گزاره‌هایی جزئی مربوط به زندگی روزمره انسانی و اجتماعی. پیوستگی استدلال نخست با استدلال دوم در این نوع از مدل تحقیق نشان دهنده آن است که معیار یک علم پایا و معتبر علوم اجتماعی در حکمت متعالیه برآمدن آموزه‌های چنین علمی از ویژگی‌های وجودی و عینی جهان هستی است.

با توجه به گفته شد می‌توان مدعی شد که آموزه‌های حکمت متعالیه می‌توانند جهت‌گیری‌های علوم اجتماعی را هدایت و رهبری کنند. آموزه‌های مورد بحث می‌توانند این مهم را در ضمن چهار کارکرد انجام دهند: نخست ایجاد همبستگی میان جامعه متخصصان علوم اجتماعی از طریق ایجاد یک حوزه مطالعاتی مستقل. دوم تعیین هویت علوم اجتماعی با توجه به این که آموزه‌های مورد بحث به مثابه مفروض‌های علوم اجتماعی غیر قابل نقد و انکار قلمداد می‌شوند. سوم این که نظریه‌ها و الگوهای مفهومی و تجربی علوم اجتماعی به هدایت این مفروض شکل می‌گیرند و در نهایت آن که سرمشق‌های علوم اجتماعی را برای بررسی مسایل اجتماعی فراهم می‌کنند.

### کتابنامه

۱. ایمان، محمد تقی. (۱۳۹۱). *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲. پزشکی، محمد. (۱۴۰۰). *الگوهای علم سیاست در حکمت متعالیه*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳. پزشکی، محمد. (۱۳۹۸ الف). "حکمت متعالیه: امر واقع اجتماعی". *فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی*. سال ۵، شماره ۲ (۱۵)، تابستان، صص ۸۰-۶۳.
۴. پزشکی، محمد. (منتشر نشده). *نظریه واقع‌گرایی متعالی*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۵. پزشکی، محمد. (۱۳۹۸ ب). "واقع‌گرایی: مفهوم و اهمیت آن در حکمت مدنی متعالیه". *فصلنامه حکمت اسلامی*. سال ۶، شماره ۴ (پیاپی ۲۳)، زمستان، صص ۸۹-۱۰۸.

۶. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۸). *تفسیر موضوعی قرآن: جامعه در قرآن*. قم: اسراء، ج ۱۷، چ ۲.
۷. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). *نظریه علامه طباطبایی در باب توحش طبیعی و تمدن فطری انسان در شریعت در آینه معرفت: بررسی و نقد نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت*. تنظیم و ویرایش حمید پارسانیا. قم: مرکز چاپ و انتشارات اسراء، چ ۵.
۸. حایری یزدی، مهدی. (۱۳۸۴). *کاوش‌های عقل نظری*. تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، چاپ چهارم.
۹. حایری یزدی، مهدی. (۱۳۸۵). *هرم هستی: تحلیلی از مبادی هستی‌شناسی تطبیقی*. تهران: چاپ سوم، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۰. حسنی، ابوالحسن. (۱۳۹۰). *حکمت سیاسی متعالیه*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۱. حسنی، سید حمید رضا؛ موسوی، هادی. (۱۳۹۵). "نظریه اعتباریات به مثابه فرانظریه اجتماعی نزد علامه طباطبایی و محقق عراقی". *فصلنامه حکمت اسلامی*. سال سوم، شماره دوم (پیاپی ۹)، تابستان، صص ۱۳۵-۱۰۱.
۱۲. خانی، ابراهیم. (۱۳۹۵). *جامعه‌شناسی متعالیه: هستی‌شناسی حیات‌های اجتماعی بر مبنای فلسفه عرفان اسلامی*. تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، جلد اول.
۱۳. خسرو پناه، عبدالحسین. (۱۳۹۴). *روش‌شناسی علوم اجتماعی*. تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۴. دادجو، ابراهیم. (۱۳۹۹). "نقادی واقع‌گرایی شبکه‌ای". *فصلنامه حکمت اسلامی*. سال ۷، شماره ۳ (پیاپی ۲۶)، زمستان، صص ۹۲-۷۳.
۱۵. سرل، جان. (۱۳۹۵). *ساخت واقعیت اجتماعی*. (میشم محمد امینی). تهران: فرهنگ نشر نو و نشر آسیه.
۱۶. عبودیت، عبدالرسول. (۱۳۹۱). *درآمدی به نظام حکمت صدرایی: انسان‌شناسی*. قم: سمت و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۳.
۱۷. علی‌پور، مهدی؛ حسنی، سید حمید رضا. (۱۳۹۰). *پارادایم اجتهادی دانش دینی (پاد)*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ۲.

۱۸. فتحی، عبدالله؛ فنایی اشکوری، محمد. (۱۳۹۷). "تحلیل هستی‌شناختی واقعیت‌های اعتباری"، فصلنامه حکمت اسلامی. سال ۵، شماره ۴ (پیاپی ۱۹)، زمستان، صص ۷۹-۱۰۱.
۱۹. فخار نوغانی، وحیده؛ سید مرتضی حسینی شاهرودی. (۱۳۹۷). "نقش زبان در بازنمود واقعیت از دیدگاه ملاصدرا". دوفصلنامه پژوهش‌های عقلی نوین. سال ۳، شماره ۵، بهار و تابستان، صص ۱۰۱-۱۱۹.
۲۰. الطباطبائی، محمد حسین. (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: منشورات: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه، ج ۳، ط ۵.
۲۱. محمدپور، احمد. (۱۳۹۷). *روش در روش: درباره ساخت معرفت در علوم انسانی*. ویراست دوم. قم: لوگوس.
۲۲. محمدپور، احمد. (۱۳۹۸). *فرا روش: بنیان‌های فلسفی و عملی روش تحقیق ترکیبی در علوم اجتماعی و رفتاری*، قم: لوگوس.
۲۳. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵). *مجموعه آثار شهید مطهری*. تهران: صدرا، ج ۴، ج ۶.
۲۴. واسطی، عبدالحمید. (۱۳۹۸ الف). "پارادایم شبکه‌ای: پارادایم علم دینی و به مثابه پارادایم رقیب علوم انسانی موجود". فصلنامه حکمت اسلامی. سال ۶، شماره ۴ (۲۳)، زمستان، صص ۳۷-۹.
۲۵. واسطی، عبدالحمید. (۱۳۹۸ ب). "ظرفیت‌های حکمت متعالیه در تولید علوم انسانی اسلامی". قابل دسترس در آکادِمیا، (دسترسی ۱۵ خرداد)

<<http://www.academia.edu/40821248/>

<ظرفیت‌های حکمت متعالیه در تولید علوم انسانی اسلامی

26. Neuman, Lawrence W. (2006). *Social Research Methods: Quantitative and Qualitative Approaches*, Sixth Edition, London: Allyn and Bacon.